**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه نود و یکم\_ 17 فروردین 1400**

**[ادامۀ کلام در مختار]**

مطلب دومی را که دیروز طرح کردیم و نا تمام ماند، و مطلب اساسی هم هست، این که ببینیم تحیر در تعارض با تحیر در تزاحم چه تفاوتی دارد؟

چهار تفاوت را دیروز عرض کردیم و دیگر نیاز به تکرار نیست.

**[تفاوت پنجم در تعارض و تزاحم]**

اما تفاوت پنجم بین تعارض و تزاحم، در این است که ببینیم اصل اولیه در تعارض چیست؟ و اصل اولیه در تزاحم کدام است و نسبت به تعارض ما در مرحلۀ نخست در تعارض بین دو دلیل به دنبال جمع عرفی می گردیم اگر قابل طرح باشد. در مرحلۀ دوم دنبال مرجح می­گردیم که یک روایت بر روایت دیگر که متعارضین است، ترجیحی داشته باشد و اگر نه جمع عرفی ممکن بود، نه ترجیح، مرحلۀ سوم بحث تساقط است.

ما می توانیم در متعارضین عنصر تساقط را مطرح کنیم، و لو پس از گذشت از مرحلۀ اول که جمع عرفی است، و مرحلۀ دوم که ترجیح است با بیانی که خواهد آمد، جای طرح تساقط در متعارضین هست، ولی اساسا جای طرح تساقط در متزاحمین نیست، در متعارضین جای تساقط است در متزاحمین نه.

اما چرا در متعارضین اگر جمع عرفی ممکن نشد و اگر ترجیح ممکن نشد، نوبت به تساقط می رسد؟ از این جهت است که گفتیم در متعارضین، هر دو دستور صادر شده است، و هر دو حجیت اقتضائیه دارند، و الّا اساسا تعارض بین حجت و لا حجت معنا ندارد، ولی نمی­شود هر دو حجت بالفعل باشند، اگر روایتی گفت "**صل صلاة الجمعه**" یک روایت گفت " **لا تصل صلاة الجمعه**" هر دو تا حجیت اقتضائیه و یا بگو لولائیه نداشته باشند، تعارض ندارند. حال این دو روایت نه قابل جمع عرفی بودند، نه یکی بر دیگری ترجیح داشت، نوبت می رسد به تساقط. چون نمی­شود هم نماز جمعه واجب باشد، هم نماز جمعه حرام باشد، ما عدلیه هستیم و قائل هستیم به تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعیه. اگر "**صل صلاة الجمعه**" می گوید مصلحت ملزمه­ایی پشتبانۀ آن است و اگر "**لا تصل صلاة الجمعه**" می گوید، مفسدۀ ملزمه پشتبان آن است. چگونه بین مصلحت ملزمه و مفسد ملزمه جمع کنیم. بنابراین از مبدا بین "**صل صلاة لجمعه**" . **" لا تصل صلاة الجمعه**" ان گونه تضاد بر قرار است. پس مولی حکیم نمی تواد من را متعبد کند و بر من لازم کند دو متضاد واقعی را.

هذا من ناحیة المبدا.

و اما فی ناحیة المنتهی که مراد مقام امتثال است، آیا ممکن است در مقام امتثال هم "صل" انبعاث درست کند و هم "لا تصل صلاة الجمعه" انزجار درست کند؟ اگر بنا باشد هم "صل صلاة الجمعه" درست باشد و هم "لا تصل صلاة الجمعه"، این یعنی جمع بین انبعاث و انجزار معا فی مرحلة المنتهی أی مرحلة الامتثال.

پس نه در ناحیۀ مبدا یعنی ملاک و نه در ناحیۀ منتهی یعنی امتثال، "صل صلاة الجمعه" با " لا تصل صلاة الجمعه" قابل جمع نیت وا گر ما باشیم و این بیان راهی جزء تساقط نمی بینیم.

سوال آیا بین آن مبدا که ملاک است و این منتهی که امتثال است حکم قرار ندارد، حکم شارع مرحله ایی وسط بین الملاک و الامتثال. آیا نمی توان این تضاد را در همان حکم هم به ما هو الحکم پیاده کرد؟

پاسخ این است که دو نظریه است:

نظریه مشهور تعبیرشان این است بین الاحکام التکلیفیة تضاد. بین وجوب و حرمت، بین وجوب و استحباب و نیز احکام دیگر، تضاد برقرار است. اگر این نظریه را قبول کردیم، هم در ناحیۀ مبدا تضاد است، هم در خود حکمین تضاد است. هم در مرحلۀ امتثال تضاد هست بین المتعارضین. پس اگر جمع عرفی ممکن نشد، ترجیح هم نبود، در سه موضع تضاد هست، المبداء و الحکم و المنتهی و درچنین جایی به جزء طرح عنصر تساقط، راهی ندرایم، این یک مبنا در مورد حکم.

مبنای دیگر در مورد حکم، مختار محقق خویی قدس الله نفسه الزکیه هست که این بزرگوار می فرماید تضاد در مبداء و تضاد در منتهی قابل قبول است، لا شک فیه، ولی تضاد در حکم بما هو حکم، بدون عنایت به ملاک أی المبدا، بدون عنایت به منتهی أی الامتثال، در خود حکم بما هو حکم، تصور تضاد معنا ندارد. چون حکم به ما هو حکم، امری اعتباری و در اعتباریات، احکام واقعیات جاری نیست، تضاد از احکام امور واقعیه است، از احکام امور اعتباریه.

پس تضاد را در حکم تصور نمی کنم، بلکه در حکم از آن جهت که مبدا و منتهایی دارد، این مبدا و منتهی هستند که تضاد آفرین هستند.

حال الان بحثی نداریم که مبنای مشهور درست است یا مبنای محقق خویی، چون مهم این است که همگان قبول دارند، حکمین متعارضین بالنسبة به مبداء و بالنسبة به منتهی تضاد دارند و با وجود این تضاد راه چاره­ایی به جزء تساقط نمی بینیم.

ان قلتَ چرا برای رفع مشکل و تضاد یکی از این دو را معیّنا انتخاب نمی کنید تا تضاد بر طرف شود.

قلت، انتخاب یکی از این دو معیّنا ترجیح بلا مرجح است چون فرض کرده اییم ما متعارضینی را بحث می کنیم که یکی بر دیگری ترجیح ندارد، و ترجیح بلا مرجح هم طبق یک مبنا، صدورش من الحکیم قبیح و طبق مبنای دیگر ترجیح بلا مرجح به ترجیح بلا مرجح بر می گردد؛ چرا؟ چون به معنای وجود معلول من غیر علة. حال چه بگوییم ترجیح بلا مرجح قبیلٌ من الحکیم، چه بگوییم ترجیح بلا مرجح محال است، نمی توان یکی از دو دلیل متعارض را متعیّنا انتخاب کرد.

ان قلتَ چرا برای رفع تضاد بین دو حکم نمی آیید احدهمای مردد را انتخاب کنید تا تضاد برطرف شود؟

قلتُ اختصاص الدلیل باحدهما المردد محال ایضا؛ چون احدهمای مردد بارها گفته­اییم که مفهوما که موضوع حکم است و مصداقا هم احد مردد وجود و هویتی ندارد. حال که نه به احدهمای معیّن می توان عمل کرد و نه به احدهمای لا معیّن و مردد، پس هیچ چاره ایی نیست در تعارض سراغ تساقط برویم و اصل تساقط را بعد منع جمع عرفی و منع ترجیح بپذیریم، هذا فی التعارض.

اما در تزاحم درست است مرجحات اختصاصی باب تزاحم مطرح است ولی به هر حال در هیچ جا نوبت به تساقط نخواهد رسید؛ چون در ناحیۀ اصل تکلیف که تنافی بینهما نیست، تنافی بینهما ناشی از عجز من جمع بین دو تکلیف است. حال در این جا که من عاجز از جمع بین دو تکلیف هستم اگر به من بگوید لابد لک من الجمع، این تکلیف به ما لا یطاق است، پس چه باید کرد؟ این جا باید بین متزاحمین سنجید، اگر متزاحمین اهم و مهم بودند، مرجحات باب تزاحم یکی را بر دیگری ترجیح داد، ما به همان ترجیح عمل می کنیم و وظیفۀ ما عمل به آن فرد داراری ترجیح است.

پس تساقط در صورت وجود اهم و مهم، در متزاحمین معنا ندارد، و اگر متزاحمین متساویین بودند، گزینۀ اول این است که بگویم هر دو تکلیف را انجام بده، این که تکلیف به ما لا یطاق است.

گزینه دوم این که احدهمای معیّن را انجام دهم، این که خلف فرض تساوی است، و احدهمای معین بلا مرجح و مع التساوی چگونه مقدم کند.

گزینۀ سوم این که احدهمای مردد را انتخاب کنم، این هم که همین الن گفتیم مردد وجودو هویت ندارد.

گزینۀ چهارم بگوییم هر دو تکلیف ساقط است، این است که اساساً، اصلا و ابدا در تزاحم معنا ندارد، چرا؟ چون شما قدرت بر یکی را دارید، چگونه با وجود قدرت بر یکی هر دو تکلیف از تو ساقط شود؟ پس نه در فرض اهم و مهم، نه در فرض تساوی تفاوت در تزاحم معنا ندارد، چون یک قدرت بر انجام یکی هست. اگر اهم و هم بودن برو سراغ اهم اما اگر تساوی بود، حال که هر چهار گزینه باطل شد، عقلا می شود تخییر بین المتساویین.

پس ببینید فرق پنجم بین تعارض و تزاحم کجا خود را نشان داد؟ در جایی که بخواهید ببیند آیا نوبت به تساقط می رسد ام لا؟ در تعارض اتفاقا تفاوت اصل مرجع ما خواهد بود، پس از آن که فرض ما این است که جمع عرفی ممکن نیست، و فرض ما این است که یکی بر دیگری ترجیح ندارد، عنصر تساقط مرجع در تعارض است و حال آن که در متزاحمین اساسا جای طرح عنصر تساقط به هیچ وجه من الوجوه نیست.

وهذا هو الفارق الخامس بین التعارض و تزاحم

و للکلام تتمة و تکملة

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .